

تبیین گفتمان اسلامی نوین در روابط بین‌الملل با تأکید بر مفهوم همگرایی

حسین پوراحمدی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۷

پویا پیروزی**

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۲/۷

چکیده

اتخاذ راهبرد گفتمانی و ساختارگشایی در ساحت گفتمان اسلامی نوین، گزینه‌ی جایگزین اقدامات عجولانه‌ی انقلابی و تثبیت محافظه کارانه تلقی می‌شود؛ راهبردی که با برون‌رفت از انفعال و اهتمام به عمل‌گرایی نظری، درمورد رفع انحصار از ظرفیت‌های مکتوم اسلامی تأمل کرده و مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دینی را در تعامل مفهومی با تحولات بیرونی تعریف می‌کند. تولید مفاهیم و منظومه‌ی معنایی در گفتمان اسلامی نوین، متأثر از مقتضیات و وضعیت‌های زمانی و مکانی است. بنابراین تبیین اندیشه‌ی همگرایی با تقلیل ستیزه‌گری و پذیرش کثرت‌گرایی، به مباحثه‌ی گفتمان اسلامی نوین با پادگفتمان‌های درونی و فراگفتمان‌های بیرونی تأکید می‌کند. همگرایی به سان مباحثه‌ی بینامتنی گفتمان اسلامی نوین با سایر گفتمان‌ها در جغرافیای مشترک انسانی، به باهم‌بودگی زیست‌مسلمانی با امنیت انسانی پایدار و تزلزل‌ذهنیت‌استعلایی و سرانجام تأمل بر نتیجه‌گرایی می‌انجامد و مقوم هنجارهای سبک حیات دینی است. انتظام‌بخشی مفاهیم توأم با پذیرش تعارضات با تولید منظومه‌های معنایی درون گفتمان اسلامی نوین صورت می‌پذیرد.

صفحات: ۵۱-۳۲
شماره شاپا: 1735-739X
* استاد روابط بین الملل، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

ho_pourahma-
di@yahoo.com

**دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

p_piroozi@
yahoo.com

واژگان کلیدی: گفتمان اسلامی نوین، همگرایی، کثرت‌گرایی.

Explaining the New Islamic Discourse of International Relations with Emphasis on the Concept of Convergence

Pourahmadi, Hossein*

Pirouzi, Pouya**

Abstract

Strategy and structure-solving discourse in the realm of modern Islamic discourse is an alternative for revolutionary and conservative consolidation. It is an approach that removes the monopoly of the Islamic hidden capacities by moving towards pragmatic strategies and defines the religious epistemology and ontology by the conceptual interaction with external developments. Production of concepts and meaning system in modern Islamic discourse is influenced by the requirements and the situations of time and place. So, explanation of the idea of convergence in modern discourse is based on reason and it is considered historical. The idea of convergence by reducing militancy and embrace pluralism in modern Islamic discourse in discussion with pod discourse internal and external Meta-discourse are emphasized. Convergence as a modern Islamic discourse inter textual discussion with other discourses in common human geography Biological Muslim community with sustainable security and transcendental reflection with instability mentality leads to a result-oriented model and is constitutive of the religious life style.

Keywords: Modern Islamic discourse, convergence, pluralism

*Professor of
International
Relations at
Shahid Beheshti
University,
Tehran, Iran.

**Graduate
Student of
International
Relations at
Shahid Beheshti
University,
Tehran, Iran

مقدمه

مفاهیم برساخته‌های پارادایم‌ها و نظریه‌های دوره‌ی فلسفه‌ی علم محسوب می‌شوند که با قرار گرفتن در معرض تغییرات مستمر تاریخی، مجبور به پیشرفت علوم و توسعه هستند و به تبع آن به دگرگونی امر واقع و واقعیت بیرونی می‌پردازند. تنوع و تکثر رویه‌ی مفهوم‌سازی به‌رغم مذمومیت عینی، راهبرد ذاتی تکامل و رهایی در انطباق با برساختن آینده است که واقعیت‌ها را متعین می‌سازد؛ کارزاری که تحدید فهم متقابل را در محورهای مشترک معنایی امحا نمی‌سازد و به‌تعبیری، جایگزینی و تفاوت در صورت‌بندی‌ها را بیرونی می‌کند و بدین ترتیب، به اثربخشی متقابل مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی با تحولات بیرونی تأکید می‌ورزد. به بیان دیگر، نظریه‌ها با ادراک مقتضیات زمانی و مکانی و بر حسب مبانی آینده‌پژوهی، به تفسیر و اولویت‌بندی مفاهیم می‌پردازند و کاربرد خویش را مطابق اثربخشی‌ای که از چیدمان مفاهیم با واقعیات بیرونی و معاصر خود دارند، مشخص می‌سازند.

کارآمدی نظریه‌ها در تداوم تولید معنا از مفاهیم، در استمرار وقایع و طی دوره‌های مختلف، به اهمیت رهیافت و معرفت‌شناسی تدوینی آن می‌افزاید و تا وقوع دقایق عطف و چرخش راهبردی، نظریه‌های غالب را به پارادایم مسلط زمانه مبدل می‌سازد. روابط طولی پارادایم‌ها، نظریه‌ها و مفاهیم، مؤید سلسله‌مراتب چرخه‌ی منظومه‌ی معنایی در مواجهه با واقعیات بیرونی است. در بستر معنایی با محوریت تحول مفاهیم و تکثر متغیرها و نشانه‌ها، می‌بایست به نقد و ارزیابی رویکردهای غالب اسلامی پرداخت و مبانی ناکارآمدی رویکردها در راهبری مطلوب استراتژیک را کشف و ترسیم کرد. رویکردهای بدیل سنت‌گرایی مدرن دینی بر صیانت از دستاوردهای نظام معنایی منسدد اهتمام می‌ورزند. دیگر رویکرد بدیل، بنیادگرایی اسلامی است که در تغییرات مستمر زمانه به احیای شکوه اسلامی می‌اندیشد.

لزوم تأمل بر رهیافت‌های زیست‌مطلوب جهانی، به ترکیب کارآمد فرهنگ‌های بومی با ملاحظات انضمامی به‌منظور ایجاد تحول در نظام معنایی رویکردهای بدیل از گذر تغییر صورت‌بندی و واسازی مفاهیم تأکید می‌کند. مشروعیت ساختار قدرت منوط به تداوم حیات معنایی آن در گذر تغییرات عرصه‌های متکثر جهان بیرونی هست.

در راستای نفی سیطره‌ی فراگفتمان جهانی و ایجاد گشایش ساختاری در فضای پیچیده‌ای که گفتمان‌های ملی و مذهبی را احاطه کرده، به ضرورت بازاندیشی در مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی تأمل می‌شود. بازتعریف رویکردهای اسلامی با استلزام انطباق دادگی با زمینه‌ی دوران معاصر، صورت‌بندی مجدد و تأویل مفاهیم را ضروری می‌کند؛ تأکیدی که با تعریف و ادراک عناصر و دقایق گفتمانی درونی و اسلامی، امکان‌سازش مقتضیات بومی را با تحولات فراملی و جهانی پدید می‌آورد. مطالعات نوین اسلامی در نقش و اهمیت پاسخ‌گویی به مباحث مبتلابه جوامع و نیاز به تولید فضاها‌ی جایگزین در بافت اجتماعی، اعتقادی و فرهنگی به امری الزام‌آور برای تداوم حیات گفتمان اسلامی و امکان ساختارگشایی به‌منزله امتداد راهبردی این حضور گفتمانی مبدل شده است.

چگونه می‌توان نقصان راهبردی معطوف به ساختارسازی و رویه‌ی تولید مفاهیم محدود از امور اسلامی را مرتفع ساخت؟ با اعتقاد و باور به ظرفیت‌های مکتوم اسلامی، چگونه می‌توان راهبردی در برون‌رفت از انفعال و عمل‌گرایی نظری، رفع انحصار و کنش‌مند با زیست جهان معاصر

ترسیم کرد؟ گزینه‌ی جایگزین در نفی ساختارهای ایدئولوژیک فعلی و انضمام صورت‌بندی‌های متأخر کدام است؟

ساختار‌گشایی گزینه‌ی جایگزین سیر تکاملی اقدامات عجولانه‌ی انقلابی و تثبیت محافظه‌کارانه‌ی فضای موجود دینی در ساحت گفتمان اسلامی نوین تلقی می‌شود. گفتمان نوین اسلامی با بهره‌مندی از جهان‌شناسی استراتژیک، فراتر از نظریه‌پردازی تجویزی و محدودیت در تعریف راهبردهای منفعل به کنش هدف‌مند با زیست متنوع جهانی می‌پردازد. تقویت مدیریت راهبردی ترقی‌خواه که از امتزاج عقل ابزاری و فلسفی در بستر معرفت‌شناسی اسلامی شکل می‌گیرد، منطبق با تحولات مفاهیم به نقطه‌ی چرخش راهبردی، از ایدئولوژی صرفاً انتزاعی به ابعاد مولد و کاربردی مبدل می‌شود.

اذعان به عدم تخلیص ایدئولوژی‌ها از جمله اسلامی، در بازنگری شأن استعلایی و گشایش فضا به‌منظور برهم زدن نظم مفهومی، به بازتولید مفاهیم و معانی منجر می‌شود. بر این سیاق، چرخه‌ی تولید معنای ایدئولوژیک اسلامی با پرهیز از تفسیر مضیق و برخورداری از شأن استعلایی و تولید ایمان به ساختی گفتمانی مبدل می‌گردد که نص و سنت را به جایگاه متن می‌نشانند و با تفاسیر موسع به تولید ایما می‌پردازد تا معضل عدم کنش با زمینه و بستر زمانی و مکانی را با کنش ارتباطی با زیست‌جهان عجین و هم‌نشین کند.

اتخاذ راهبرد گفتمانی از منظر مدیریت استراتژیک و استلزام به کشف و حیات گفتمان اسلامی نوین جهت تحقق اهداف کیفی و کمی متناظر بر تعامل با زیست‌جهان و انتفاع از عناصر پیشرفت‌ساز در عرصه بشری، به چگونگی ارائه در عصر جهانی منوط است. هویت برساخته از گفتمان نوین اسلامی چگونه بر بحران فقدان مقبولیت و مشروعیت در عصر جهانی فائق می‌آید؟ چگونه می‌توان داده‌های تاریخی و عقلانیت ملازم با امر دینی را در رهیافت گفتمان اسلامی ترکیب و ممزوج نمود؟

گفتمان نوین اسلامی در کدامین نقطه‌ی چرخش راهبردی می‌تواند با تقلیل ستیزه‌گری و بحران‌زایی در مدار قدرت تعاملی عرضه شود؟ آیا سازش استراتژیک میان تمدن‌سازی و گفتمان اسلامی نوین، به محور تکامل راهبردی نیازمند است؟ چگونه می‌توان تأملاً با استغنای درون‌گفتمانی در تولید فضا بر پایه‌ی بنیان‌های معرفتی اسلامی، به رفع نیازهای زمانه و توسعه انسانی عصر جهانی اهتمام ورزید؟

مفهوم همگرایی به‌مثابه وضعیت یا فرایند، می‌تواند زیست‌جهان را به عرصه‌ای مبدل سازد که گفتمان اسلامی نوین با رفع تهدیدات و تأمل بر فرصت‌ها و تحدید نقاط راهبردی ناکارآمد بر طریق مباحثه با پادگفتمان‌های درونی و فراگفتمان‌های بیرونی به تکامل و تعامل بپردازد. همگرایی، ماهیت زندگی را در فضای معنایی گفتمان اسلامی نوین، بر مدار اهمیت می‌نشانند و اکسیر فرصت‌سازی را در هجوم تهدیدافزایی در بستر تحول مفاهیم و بازتولید گفتمانی، آشکار می‌کند. تعاملی هم‌سطح با کنش و کنشی در ارتباط دوسویه و مؤثر با زیست‌جهان و هنجارهای مفهومی که تقویت‌ساز سبک حیات دینی با کارآمدسازی بومی است. چنین امتزاجی به تعامل و باهم‌بودگی زیست‌مسلمانی با امنیت انسانی پایدار، حفظ تقیدات فرهنگی و جامعه‌محور اخلاقی، تزلزل ذهنیت‌گرایی قدسی و استعلایی در ساحت راهبرد مباحثه‌ی گفتمانی اسلامی نوین می‌انجامد. تعالی اندیشه‌ی همگرایی و طریقه‌ی پیاده‌سازی آن در راهبرد بیناگفتمانی، به

اثر بخشی امر سیاسی، اصلاح تدریجی، باز تولید منظومه‌هایی معنایی و راهبردسازی گفتمان نوین اسلامی منتج می‌شود. غایت اندیشه‌ی همگرایی در راستای تنش‌زدایی در عرصه‌ی بین‌الملل، به‌رغم پذیرش تعارضات نهادی و ملی و با حفظ اصول قدرت در منظومه معنایی گفتمان اسلامی نوین، به ایجاد شبکه ارزش‌آفرین می‌انجامد. با این اوصاف، چگونه مفهوم همگرایی در گفتمان نوین اسلامی روابط بین‌الملل تبیین می‌شود؟

۱. چارچوب نظری

مفاهیم به‌مثابه دال‌هایی تهی محسوب می‌شوند که مدلول مشتق در بستر زمانی و مکانی و متجلی در وضعیت‌های زمینه، تولید گسترده‌ی معنایی و معرفتی گفتمان‌ها را میسر می‌کند. کاربری تلفیقی نظریه‌ی تحلیل گفتمان با نظریه‌های مکمل، همچون هرمنوتیک فلسفی یا پدیدارشناسی، در بازآرایی مفاهیم ذیل گفتمان نوین اسلامی، مستلزم تعریف قاعده‌مند کرانه‌های علمی روش‌شناسی بینانظری در ساختاری همگن و با سازمان‌دهی کارکردی خواهد بود. ایجاد سازواره‌های مطلوب، تعارضات هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی نظریه گفتمان در مطالعات اسلامی، مشتمل بر انکار واقعیت، نفی معنا، مسئله نسبیت، ضدمنابگرایی و الغای ارزش‌های جهان‌شمول را مرتفع کرده و التزام به مفروضات، رویه‌ی نظری و پیامدهای آن را راهبری علمی می‌کند.

ساختار‌گشایی معنایی در سپهر گفتمان نوین اسلامی بر حسب ایجاب هستی‌شناسی درون‌دینی، با استقرار نص مقدس و سنت و رویه‌ی ائمه علیهم‌السلام در جایگاه متن و شاخص زبانی و فراگفتاری، به‌مثابه متن و حاشیه آغاز می‌شود. با تفسیر موسع ملحوظ در زمینه‌ی فضای معرفتی گفتمانی و زدودن پیوندهای جوهری، به قراردادی متأخر و هویت ربطی نوینی که امکان تفاهم تعارضی، در عرصه‌ی بینامتنی و بین گفتمانی را دارد، صورت بندی می‌شود. با تولید ایما و نشانه‌های متکثر، امکان صعود به شأن هرمنوتیک را می‌یابد. اهمیت مفاهیم برساخته به کارکرد و نتیجه عملکردی آن وامدار است و صرفاً بر مبنای پیش‌فرض استعلایی، کنش‌مند باقی نمی‌ماند. عقلانیت در پرورش هویت و مفهوم‌سازی کارآمد، نقش بنیادینی توأم با حفظ ساختار معنوی و اولویت می‌یابد. هم‌راستایی و جایگاه تکاملی عقلانیت با امر دینی در ساحت گفتمان، رهیافتی به حصول نقش استیلایی و هرمنوتیک و چرخه بازتولید معنایی محسوب می‌شود. تقلیل عصبیت و عدم تلخیص ایدئولوژیک به‌منزله امر تاریخی با زمینه‌های اختلاطی، در چرخش راهبردی به فضایی گفتمانی، امکان تحقق پیدا می‌کند. استنتاج مفاهیم از بهره‌مندی محورهای فقهی، فلسفی و کلامی نص و الگوهای تطبیقی برخوردار می‌شوند. تأویل‌گرایی معنایی از مفاهیم قدیم به ساخت هویت‌های ایجابی و کاربردی می‌انجامد.

بنابراین مفاهیم برساخته‌های گفتمانی می‌گردند که در معرض تغییر دائمی هستند. مفاهیم و هویت‌ها از یک‌سو، ساخت‌های نظری و انتزاعی تلقی می‌شوند که مرجع بیرونی و عینی ندارند و از سوی دیگر، اشاره و سویه دارند به واقعیت^۱ و امر واقع^۲ که در دگرگونی دائمی‌اند. سلب تفاهم اولیه میان هویت‌ها و تغییر مستمر کنش‌ها و رویه ای اجتماعی، منشأ تلون مفهومی و گونه‌ای کثرت‌گرایی می‌شود. در خصوص علوم انسانی و اجتماعی که همواره برخوردار از چند پارادایم در یک بازه زمانی هستند، تکثر شناختی حاصل از روش مورد اشاره، نوعی مزیت محسوب می‌شود.

1 Reality
2 Fact

بنابراین از این رهگذر ضمن پابندی به اصول تولید معنای گفتمانی و رفع محدودیت‌های کاربست تحلیل گفتمان در مطالعات دینی، می‌توان قاعده‌ای به منظور تولید معنا در اندیشه اسلامی طرح‌ریزی نمود؛ مفهوم‌سازی‌ای که بر استفاده‌ی آزاد و تلفیق کارآمد نظریه‌ها با تقلیل ابعاد استعلایی تأکید می‌کند که حاصل آن رهایی از مساعی دائم در انطباق‌دادگی معنایی است. تأمل در موضوع مطالعات اجتماعی و اسلامی یعنی سرشت انسانی که خود به‌عنوان یک واقعیت در حال دگرگونی متوالی است، واقعیت ظهور مفاهیم جدید، تغییر در گستره معنایی و مدلولات مفاهیم قدیم را توجیه‌پذیر می‌کند (تاجیک، ۱۳۹۴).

حوزه‌ی مطالعات اسلامی در روابط بین‌الملل نیز از ویژگی‌های تحول و تکثر شناختی ذیل تحولات نظری و فرارنظری و همچنین تغییرات واقعیت‌های سیاسی و بین‌المللی در ابعاد هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی آکنده است. لذا در چنین روش‌شناسی‌ای، به جای منازعه بر حقیقت‌پنداری مفاهیم و اثبات‌گرایی صدق هویت‌های متکثر درون‌گفتمانی با پذیرش رویکرد «عمل‌گرایی نظری»^۱ به کارکرد و نتیجه‌گرایی مفاهیم و معانی در فصل مشترک گفتمانی مساعی می‌شود. بازتعریف مفاهیم و بازتولید مستمر معنا در مسیر تحولات روابط بین‌الملل متأثر از رویدادهای بیرونی، تغییر رویه‌ها و مقررات، مناظر متکثر کنش‌گران و تحولات نظری، فرصت مغتنمی در فهم تحولات مفهومی و مطالعات نظری بین‌المللی در جغرافیا و فصل مشترک بیناگفتمانی و بینا نظری را حاصل می‌کند. نظام معنایی راهبردی از نهادها، قواعد و هنجارها مستغنی و به نظام و کنش‌گران بین‌المللی هویت ربطی بخشیده و روابط میان واحدها را تنظیم می‌سازد. ظهور مفاهیم نوین منتج از تحولات نظری، تنوعات بیرونی همانند همگرایی^۲، مدیریت جهانی و تدبیر جهانی شدن سیر تحولات بیرونی و حدوث پدیده‌ها را معنا می‌بخشد.

گستره‌ی معنایی نوین اسلامی با گذر از شأن تقلیل‌گرایانه و استعلایی مبتنی بر تفاسیر مضیق ایدئولوژی دینی که امکان کنش ارتباطی هدف‌مند با زیست‌جهان را محدود می‌کند، نیل به ساختارگشایی و ساخت گفتمان دینی در عرصه پساسکولار اجتماعی متنعم از جهان‌شناسی استراتژیک و عمل‌گرایی نظری را می‌تواند عینیت بخشد. احصای مفهوم همگرایی در گفتمان نوین اسلامی به صیانت از کنش کارآمد زندگی برساخته باهم‌بودگی زیست‌مسلمانی و اراده‌ی توسعه‌ی انسانی پایدار، تزلزل ذهنیت‌گرایی و نشانه‌سازی بوم‌آورد با برون‌رفت از انسداد ساختاری و توجه به مدلول‌های متکثر می‌پردازد.

۲. تبیین مفاهیم در نظام معنایی اسلامی

مفاهیم بر پایه‌ی فضای معرفتی مؤلف شکل می‌گیرند؛ شناختی که از طریق گفتمان‌ها به دنیای اجتماعی و سیاسی دست می‌یابد. گفتمان‌ها چارچوب ذهنی را شکل می‌بخشند و با تغییرات زمانی و فرهنگی، دگرگون می‌شوند. از منظر گفتمانی، ساخت اجتماعی ادعاهای معرفتی و اینکه چگونه این ادعاها به اعمال قدرت پیوند یافته‌اند، مورد توجه قرار می‌گیرد و به بی‌نهایتی معنا به‌عنوان معیشتی برای ساختن مفاهیم، هویت‌ها و ساختارها تأکید می‌شود. تأکید بر جوهر‌ستیزی و مرکزیت زدایی از جامعه، یعنی عقیده به این که ساختارهای اجتماعی و مفاهیم طی فرایندهایی مکانی و فضایی ساخته می‌شوند و به‌گونه‌ای

1 Theoretical Pragmatism

2 Integration

علی تعیین نمی‌شوند (تاجیک، ۱۳۸۷).

مفاهیم از نفاسیر مقدم خویش که در پیوند اعتباری دال و مدلولی حاصل گردیده‌اند، می‌بایست قلب و بازتعریف شوند. رویه‌ی مفهوم‌سازی با استقرار و نشانیدن مفهوم اصلی به‌مثابه دال تهی آغاز می‌شود. تفسیر آن در اعتباربخشی و دسترسی حداکثری از رهگذر نشانه‌سازی با مدلول بر پایه‌ی هستی‌شناسی و فضای معرفتی صورت‌بندی می‌شود. در گفتمان اسلامی با محوریت آموزه‌های توحیدی و پرتوافکنی دال مرکزی هدایت الهی، کلیه دال‌های متکثر تعیین می‌شوند. تهی‌سازی نخستین مفهوم به‌منزله نفی کلیه بنیان‌ها و بسترهای هستی‌شناسانه مورد پذیرش نبوده، بلکه رویه‌ی آزادسازی واژگان و معنای تولیدشده از قیود و رهایی از تقریرهای محاط بر آن است تا در سیر تاریخی امکان طی طریق تا انطباق با مقتضیات و نیازهای عصر معاصر حاصل شود. تأویل دوباره‌ی مفاهیم با استنباط و استنتاج عقل متصل و منفصل به‌سان ابزار تفسیری صورت می‌گیرد تا بازتعریف منظومه‌ی معنایی نوین با استلزام عقلانیت ایجابی همراه شود. پیوند دال و مدلول و اعتباربخشی به آن در خلأ تاریخی میسر نبوده و کلیه‌ی مؤلفه‌های مکانی و زمانی در راستای تعهد به دستاوردهای اثربخش تحلیل گفتمان در نشانه‌سازی منظور می‌شود. چرخه‌ی گفتمان غالب و نسبت آن با غیریت‌ها که پادگفتمان را نیز در مدلول‌سازی سهیم می‌کند، بستر تبیین مفهوم را مهیا می‌کند.

نص قرآنی و سنت اسلامی در کنش با مقتضیات زمانی و کارکردگرایی مکانی پایش شده و فضای معرفتی نوینی تولید می‌شود که گشتاور درونی مفاهیم آن به میزان کارآمدی و اثربخشی صورت‌بندی‌های نوظهور بستگی خواهد داشت. فرآیند تولید معنا که با پایبندی به ارکان تحلیل گفتمان شکل می‌گیرد، به استناد باورهای برآمده از هستی‌شناسی و اصل نسبی‌گرایی چارچوب نظری گفتمان، به بازتعریف ابعاد نسبیت مفهوم با مکتب توحیدی همت می‌گمارد. نص کلام الهی و مفهوم مطالعاتی مکتوب در آن، در شأن و جایگاه دال می‌نشیند و مفسر ایستاده بر جهان‌بینی توحیدی که اصالت هستی را در راستای وحدت و پیوند با مبدأ آفرینش می‌انگارد و اعتبار اینا و ارکان خلقت و کلیه مبانی نظری را در نسبت با خالق واحد می‌سنجد، به واسازی مفهوم در نیل به اعطای خصلتی راهبردی نیت می‌کند. بر مبنای باورهای توحیدی، انسان را مسئله‌ی اصلی و بنیاد دقایق خویش برمی‌شمارد و در فضای معرفتی خود هرگونه گشایشی را که به آن اهتمام ورزیده، به‌غایت تکامل سیر عمل و ادراک انسان از فرش به عرش، از «لجن» به «روح خدایی» و از «سویه شیطانی» به «سویه الهی» تصویر می‌کند.

پژوهشگر ضمن تعهد به رهاسازی مفهوم در گستره جدیدی از معنا و بازنمودن تمامی گره‌های سنتی و قیود و بندهای قراردادی که در مصادره‌ی معنایی سابق بر تفسیر نصوص و مفاهیم تحمیل گردیده، خود را متعهد به بهره‌مندی از عقلانیت در پردازش دوباره می‌داند و به‌منظور تخلص مفاهیم از عصبیت‌های پیشین و رفع تهدیدها، به حرکت در فلسفه تاریخ و مهندسی معکوس در جامعه‌شناسی تاریخی می‌پردازد.

مفهومی که مؤلف آن را در جهان‌بینی الهی و هستی‌شناسی توحیدی خویش از تجرها و تجددها، انحرافات و مصادره‌ها، بندهای معنایی و قیود نشانه‌ای تظہیر کرده بود، با معرفت عقلانی و تأویل وحیانی در گذر فلسفه و جامعه‌شناسی تاریخی به منزل مکانی و زمانی معاصر می‌رسد و حیات دوباره راهبردی می‌گیرد. سنت نبوی و طریقت علوی در چرخه‌ی تولید معنا

به استمداد پژوهشگر می‌آیند تا در نقش ابزار تحلیلی مانع از اثر متقابل مفاهیم و ادراکات در دور باطل تفسیر شوند. آنجا که ادراکات محقق از عناصر و اجزای قبلی مفهوم تأثیر می‌پذیرد و از سویی قصد در انداختن طرح مفهومی نوینی را فارغ از درک سابق خویش دارد.

بهر برداری از روش استنباطی، استقرایی و استنتاجی ائمه علیهم‌السلام، علی‌الخصوص پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) که تجربه عملیاتی در حکمرانی دینی و گذر از انقیاد تاریخی را دارند، در مقام روش و عمل نه با هدف بازسازی عینی که بسان الگوی ذهنی و روشی در گشودن مسیر و استیفای طریق، معرفت‌شناسی مؤلف را بهره‌مند و غرق در غنای معنایی خود می‌کند.

ارکان پژوهش ضمن وفاداری به استلزامات و مفروضات نظری تحلیل گفتمان در چرخه تولید معنا و فرایند ارتباطی دال و مدلول و ثمره‌ی نشانه‌سازی گفتاری و فرامتنی، در محدودیت‌های نسبی‌گرایی و عدم حقیقت‌باوری تحلیل گفتمانی که مغایر با هستی و معرفت‌شناسی خویش است، نمی‌ماند. با استقرار در جغرافیای توحیدی، مسئله‌ی انسان محوری و دغدغه‌ی توازی سیر تکامل راهبردی را با بهره‌برداری از ظرفیت‌های نظری و روشی تحلیل گفتمان آغاز می‌کند، اما با تأویل و تفسیر ملازم با عقلانیت و تاریخی دانستن امر دینی در حصار و تنگناهای گفتمانی اسیر نمی‌شود. روشی ترکیبی که با تعیین مختصات مطالعاتی و کرانه‌های مستعمل از مبانی نظریه‌ها، از مشروعیت علمی پژوهش نمی‌کاهد و زمینه‌ای را برای بهره‌برداری از خصیصه کثرت‌گرایی امر دینی در تدوین مدیریت استراتژیک با اعراض از آشفتگی و آنا‌رشی نظری فراهم می‌سازد. قالب‌های استعلایی و سنتی دینی که مفاهیم را در جایگاه قدسی حبس و تثبیت می‌کنند، با تحلیل گفتمان و پذیرش چرخه‌های گفتمانی که تحولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی را در متن حیات بشر توجیه‌پذیر می‌کنند، ساختار می‌شکنند. در عین حال، با تأویل‌گرایی و بازتعریف متکی بر هستی‌شناسی توحیدی و الگوی روشی معرفتی، مسلح با عقلانیت به نیاز امروزی و عرصه تعامل زمانی و مکانی معاصر پاسخ می‌گویند. فضای سنتی را که هویت‌ها، شخصیت‌ها و مفاهیم را در قالب‌های اسطوره‌ای و صرفاً تقدسی احاطه کرده و فاقد کارایی ساخته است، می‌شکند و با بازآرایی مجدد و آفرینش معنایی از تنگنای سیر تاریخی به عرصه نظر و عمل امروز خویش می‌آورد و در انسدادهای عملیاتی در دقایق چرخش راهبردی از آنان بهره می‌جوید. انتفاع از ظرفیت‌های مکتوم و راهبردی قابل تأمل گفتمان اسلامی که در منازعه نظری و عملی عصر جهانی‌شدن در هر وقفه‌ای میان گفتمان و یادگفتمان، متن و زمینه، قدرت و استیلا، گفتار و زبان می‌تواند فضاگشایی کند.

هر مذهب و تمدنی از این حیث که خصلت فراگفتمانی داشته و بزرگ‌تر از هر خرده گفتمانی است، از توان تفسیری فوق العاده‌ای برخوردار بوده و به صورت بالقوه، قدرت حضور مؤثر در مفصل‌بندی‌های گفتمانی متعدد را دارد. مفاهیم در هر دوران تمدنی، خصلتی تفردگرایانه دارند. هر مفهوم مرجع، حضور مؤثر یک یا چند مفهوم مرجع دیگر را نفی و انکار کرده و به حاشیه می‌راند. بدین‌سان، ظاهراً میل به تکثرگرایی به معنای حضور هم‌زمان و هم‌مکان مفاهیم متعدد در یک دوران تمدنی منتفی بوده و هر گونه تکثرگرایی لزوماً به معنای تکثر در درون مغناطیس معنایی یک مفهوم مرجع است که امکان و بسط می‌یابد. هر مفهوم مرجعی بی آنکه میل به هم‌زیستی با دیگر مفاهیم رقیب و الزامات آن‌ها را داشته باشد، لزوماً تکثرات متناسب با منطق خود را تمهید می‌دهد و فرایند برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی از کارکردهای انکارناپذیر

مفهوم مرجع است (فیرحی، ۱۳۸۶).

از آنجا که مفاهیم در دوران معاصر از تعامل و تقابل معنایی شریعت و دین با مقتضیات زمانی عصر مدرن در گفتمان‌های اسلامی تولید گردیده‌اند، لذا با رعایت استلزامات روش‌شناسی باید به بررسی مفاهیم هم‌ارز در آن گفتمان توأم با استیفا مفهوم همگرایی مورد نظر بپردازیم که تبیین موازی و متناظر مفاهیمی همچون نسبت دین و نهاد دینی با سیاست و نهاد سیاست و چگونگی بازتعریف تکثرگرایی در هر اندیشه سیاسی، فقهی و دینی، مولود گفتمانی در جهان اسلام، تحقیق را به تعیین مختصات و دقایق تبیین مفهوم اصلی همگرایی در سایر گفتمان‌های اسلامی رهنمون می‌سازد؛ بنابراین تبیین مفهوم همگرایی در بررسی ادبیات گفتمان‌های جاری به‌مثابه عمل سیاسی و کنش اجتماعی منوط به شناخت رویه‌های تعاملی میان نهاد دین و نهاد سیاست و به عبارتی امر مذهبی با امر سیاسی است.

۳. ارتباط دین و سیاست

اثبات‌کنندگان ارتباط دین و سیاست بر این باورند که چون نزول دین برای هدایت و تکامل بشر بوده، نمی‌تواند نسبت به سرنوشت انسان و زندگی اجتماعی او بی‌تفاوت باشد. استدلال‌ها می‌تواند به ادله‌ی پیشینی و عقلی موسوم به ادله‌ی فرامتنی^۱ و یا به ادله‌ی پسینی و نقلی موسوم به ادله‌ی متن^۲ مبتنی شود. بنابراین، اندیشه‌های ذیل این معیارها مشتمل بر حداکثری‌ها، منطقه‌ال فراغی‌ها و حداقلی‌ها، ممکن است با رجوع به دلالت‌های عقلی یا استناد به نص و سنت به اثبات ادعای خود بپردازند (حقیقت، ۱۳۸۳).

۳-۱. حداکثری‌ها

از آنجا که اسلام کامل‌ترین دین تلقی می‌شود، به مسائل سیاسی و امور اجتماعی نیز به صورت معتناهی پرداخته است. می‌توان طیف گسترده‌ای از قائلان به این باور را شناسایی کرد (جوادی آملی: ۱۳؛ مصباح یزدی: ۱۹-۲۱۰). اینان در پی اسلامی کردن کلیه علوم انسانی و طبیعی هستند و در پاسخ به پرسش اصلی که چرا تاکنون فیزیک اسلامی یا سیاست اسلامی به گونه‌ای کامل تدوین نشده است، پاسخ می‌دهند که طبق استدلال‌های عقلی این مسئله، امری بایسته است و اگر تاکنون محقق نشده، دلالت بر عدم امکان آن ندارد. در این رویکرد، اسلامی‌سازی معرفت‌نقشی محوری دارد (حقیقت، ۱۳۸۳).

۳-۲. منطقه‌ال فراغی‌ها

رویکردی که بین نگاه حداکثری و حداقلی قرار دارد. دامنه‌ی امور غیرمنصوص وسیع بوده و قسمت اعظم سیاست‌های نوعی از وظایف حکومت حقه قلمداد می‌شود (نایینی: ۹۸-۱۰۲). اصطلاح «منطقه‌ال فراغ» به معنای حوزه‌ای که شارع در آنجا دارای احکام الزامی نیست، به کار می‌رود. مقتضیات زمانی و مکانی، مستدعی وجود چنین فضای بازی در حوزه‌ی دین و مستلزم نقش اجتهاد و افتتاح باب آن هستند. در نظریه‌ی دولت انتخابی اسلامی، مبنای فوق به مسئله ثابت و متغیر در شریعت پیوند می‌خورد. حوزه‌ی منطقه‌ال فراغ که لازم است بر اساس اصول

کلی و ثابت دین اشباع شود، جزء احکام متغیر شریعت است و از استلزامات خاص زمانی و مکانی تأثیر می‌پذیرد (صدر: ۴۰۲-۴۰۰)؛ بدین لحاظ است که می‌توان این گونه احکام شرعی نامید. بر اساس این دیدگاه، اهداف و وظایف دولت اسلامی عبارت است از بیان احکام شرعی یعنی قوانین ثابت دینی، وضع تعالیم که بقای آن به ظروف زمانی و مکانی و شرایط بستگی دارد، تطبیق احکام شرعی اعم از ثابت و متغیر بر امت، قضاوت بر خصومت‌های افراد و دولت بر اساس احکام ثابت و تعالیم متغیر (کدیور: ۱۶۳-۱۶۶). منطقه‌الفرایه‌ها، دایره‌ی احکام غیرالزامی شرع را که به زمان و مکان وابسته است، وسیع‌تر از حداکثری‌ها و دایره‌ی احکام الزامی شرع را نسبت به حداقلی‌ها گسترده‌تر می‌بینند.

۳-۳. حداقلی‌ها

مطابق این منظر، ترسیم نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را نمی‌بایست از دین انتظار داشت. نگاه به دین حداقلی و معطوف به مبدأ و معاد است. بر این اساس، بسیاری از امرها و نهی‌های صادرشده در باب اجتماعیات به معنای عام ارشادی است (شبستری: ۲۲۸-۲۳۰) دین اساساً امری اخروی محسوب می‌شود. فقه مجموعه‌ی احکام است و حکم با برنامه تفاوت دارد. امور فقهی به منظور تنظیم و برنامه‌ریزی معیشت دنیوی کافی به نظر نمی‌رسد، چراکه کارکرد آن رفع خصومات است (سروش: ۲۵۱-۲۵۷). ریشه‌های فلسفی سکولاریسم و بلکه علت اصلی آن را باید در نظریه‌های محض فلسفی در باب ذوات اشیا جستجو کرد. هر چیزی که از پیش خود ذاتی و ماهیتی داشته باشد، دیگر نمی‌تواند بالذاته دینی شود، چراکه یک چیز نمی‌تواند از دو ذات و ماهیت برخوردار باشد. لذا جامعه‌شناسی ذاتاً دینی یا فلسفه ذاتاً اسلامی یا مسیحی نمی‌توان داشت، همچنان که حکومت بالذاته دینی هم قابل تصور نیست. مبنای دیگر این مدعا، ضرورت جدا کردن ذاتیات دینی از عرضیات آن است (سروش: ۴۳۸-۴۳۹).

تمامیت‌خواهی حکومت دینی مبتنی بر تقدم وحی بر عقل است که عملاً به نفی استقلال عقل می‌انجامد. از این رو، با نفی مرجعیت نهایی دین، بر تقدم عقل بر نقل تأکید می‌شود (ضاهر: ۶۲). از منظری دیگر، نبوت پیامبر (ص) در مرحله خاصی پایان یافته و عقل بشری جایگزین آن شده است (اقبال: ۱۴۴-۱۴۶). آموزش نوع زندگی از جانب دین لغو است و اصولاً دین و دنیا دو مقوله جدا محسوب می‌گردند. پس همان‌گونه که پیامبران درس چوپانی و آشپزی ندادند، امور سیاست و اقتصاد را هم به خودمان واگذار ده‌اند (بازرگان، ۱۳۷۱).

نگرش حداقلی، اساساً بین دین و سیاست ارتباطی نمی‌بیند، هرچند در طیف ایشان نیز تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. البته در جامعه‌های سکولار، کسی با خدا عناد نورزید، بلکه به دشمنی با کسانی رفت که به نام حکومت خدا، حکومت می‌کردند (سروش: ۴۲۹). برخی از فرقه‌های صوفیه نیز اعتقادی به رابطه دین و سیاست ندارند، چراکه در اصل سیاست را امری دنیوی و دنیا را فانی می‌بینند. فردگرایی اخلاقی مبنای فکری ایشان تلقی می‌شود و تکامل معنوی و روحانی فرد اصالت دارد. زاویه‌ی دید آن‌ها به شریعت به شکلی است که اجازه‌ی برجسته شدن ابعاد سیاسی و اجتماعی در دین را نمی‌دهد (حقیقت، ۱۳۸۳). نکته‌ی حائز اهمیت در این نوع سکولاریسم آن است که نهاد دین ضرورتاً به حاشیه و انزوا رانده نمی‌شود، بلکه ممکن است همچون دیگر نهادها به حیات خود ادامه دهد و نقشی خاص را در حاکمیت

فرهنگی و اجتماعی ایفا کند (نصر، ۱۳۸۲: ۱۸۱). همان‌گونه که روسو برای دین مدنی^۱ نیز نقشی خاص قائل است و این مسئله را با سکولاریسم^۲ منافی می‌پندارد و حتی بر این باور است که هیچ جامعه‌ای که مذهب اساس آن نباشد تاکنون ایجاد نشده یا پابرجا نمانده است (روسو، ۱۳۷۹: ۴۹۶).

۴. گفت‌وگوهای بديل اسلامی معاصر

گزينش رویکردهای بنیادین سنت‌گرایی مدرن و نوبینادگرایی به‌مثابه گفت‌وگوهای بديل، به مقتضای مقبولیت عمومی در گستره‌ی مطالعات اسلامی معاصر به‌منظور ادراک- فضای غیریت تمهید شده است. با تنوع اولویت‌های نظری و عمل‌گرایانه، می‌توان گونه‌های متکثر را جهت صورت‌بندی گفت‌وگویی در اندیشه اسلامی ترسیم کرد که بر حسب ضرورت تبیین مفهوم همگرایی در بحث حاضر، به بررسی استیلای مفهومی در رویکرد ذیل می‌پردازیم.

۴-۱. سنت‌گرایی مدرن

امتزاج مفاهیم بنیادین فقه سنتی با بهره‌مندی از ابزار مدرنیته در بستر اسلام سیاسی، به منظور کارآمدسازی ساختارهای متقدم و سنتی را می‌توان کارویژه‌ی این رویه تلقی کرد؛ گونه‌ای فراگیر که قامت حاکمیت دینی را در ساختارسازی‌های متأخر بوروکراتیک و تکنوکراتیک با اتکا بر فحوای فقهی بازپیکربندی می‌کند. شئون تقیینی و قضایی از ماهیتی درون‌زا و برساخته‌ی ارکان ایدئولوژیک مستحیل بوده که در عرصه‌ی پیاده‌سازی اجرایی با سخت‌افزارهای عصر مدرنیته و دیدگاهی پوزیتیویستی ادغام می‌گردند؛ ترکیب ناهمگنی که فراتر از هویت‌سازی متأخر و زایش راهبردهای جریان‌ساز به تثبیت وضع موجود می‌انجامد. بازتولید معانی بدوی در مصادیق متکثر، مستلزم اقتضای زمانی و مکانی است. نشانه‌سازی مستمر به توجیه عملکرد و کار قدرت محاط در امر دینی مساعی می‌کند و شکاف استراتژیک با اهداف ذهنی مدرنیسم در عین بهره‌برداری از دستمایه‌ای ابزاری، به شکل‌گیری فضایی می‌انجامد که مظاهر سطحی و شکلی را منتشر می‌سازد. حال آن‌که چشم‌انداز و صور انتزاعی سنت را خاستگاه خود تلقی می‌کنند.

اختلاط نامأنوس حاصله، فاقد کارکرد توسعه‌زا بوده و سبک‌های نوین را به جای تقویت در سنت‌گرایی، استحاله می‌کند. تداوم حیات معنایی، منوط به مشروعیت ساختار قدرت و سازمان‌دهی خط‌مشی‌ها هم‌سو با تنازع مستمر اصول بنیادین ایدئولوژیک با جهان بیرونی در عرصه‌های متکثر و متنوع است. بر این سیاق، هنجارگرایی و قاعده‌سازی درون‌دینی مستغنی از نشانه‌ها اولویت می‌یابد و توسعه‌ی فزاینده‌ی ساختارهای بومی، به منزله غایت اسلام سیاسی ترسیم می‌شود و تلاش در تولید فضای درونی‌شده، ضمن کارآمدی مترادف ارزش اصیل نمود پیدا می‌کند. بازنمایی تحولات در تطبیق با مبانی ایدئولوژی و باورهای اصیل، تصویری از دگردیسی مفاهیم با حفظ فضای اجتماعی را ترسیم می‌کند؛ رویه‌ای که به مهارت حاکمیت بر پایه روشی تلفیقی با هویت سنتی دلالت می‌کند. تفکر صرفاً ایدئولوژیک و فقهی از یک سو و نگرش‌های واقع‌گرایانه‌ی مدرنیته و منحصراً عینی از سوی دیگر، به تعارض و تناقض مبتلا می‌شوند و برساختگی ماهیتی چندپاره و مختلط و عمل‌گرایی تطبیقی با آن، به وانمودگی و توجیه تغییرات و حفظ آنچه هست، می‌انجامد.

۲-۴. بنیادگرایی و نوبنیادگرایی

رویکردی است که با برجستگی ابعاد ایدئولوژیک متناظر بر تغییر و واسازی ساختار موجود مبتنی بر مبارزه و اقدامات افراطی عمل‌گرایانه، به تعارضات و تفاوت‌های مفهومی در محیط معنایی پاسخ می‌دهد. خاستگاهی که فقدان‌های عینی را با پوشش انتزاعی و تولید معنای ذهنی ترمیم می‌سازد و در دو آستانه‌ی انفعال عملکردی و افراط عجلانه‌ی انقلابی در تمهید است. با مساعی بر تجدید ساختار، رجعت به لایه‌ی تاریخی هویت‌ساز و احیای شکوه اسلامی را تأکید می‌ورزد و ترغیب به نیستی، تکامل هستی‌گرایی را رقم می‌زند.

وجه غالب استغنا‌ی تئوریک، محدود به عالم درونی شده و با آمیزش مؤلفه‌های متکثر بستر بیرونی و زمانی، مختصات نظری تدوین راهکار عملی را تدارک می‌سازد. شاخص‌های متعددی که سطوح تحلیل، بازیگران و فرآیند، عرصه‌ها و زمینه‌ها را در قالب‌های روش‌شناسی درمی‌آمیزد و هویت التقاطی برساخته بر رادیکالیسم اسلامی را در تقابل با گفتمان مسلط صف‌آرایی می‌کند. اتکا بر شوکت و جلال معارف ایمانی، مطلوبیت تجدید بنای سعادت را بر خاکسترهای شقاوت حفظ حیات موجود بازتولید می‌کند. این است وجه تفاوت تاریخ‌گرایی ایدئولوژیک بنیادگرایی با ماتریالیسم تاریخی و جامعه‌شناسی سیاسی که بر لزوم تکامل هستی تأکید می‌ورزند.

سطح تحلیل کلان بر ساختار ملی و حاکمیت و سطح خرد بر فرد دلالت می‌کند که با شاخص‌های اثربخش بازیگران جهانی متعین قدرت‌های بزرگ، منطقه‌ای و بومی در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی، ساخت ذهنی و عملکرد عینی را تولید و مفهوم‌سازی می‌کند. صورت‌بندی متغیرهای اصلی به پردازش گزینه‌ها و ترسیم دامنه‌ی اثربخشی ترتیبات در روش‌شناسی رفتارگرایی، انتقادی، خرد و پسا‌ساختارگرایی تأمل می‌کند. استقرای مستدل و استنتاج مفاهیم بدوی، الگوی جهان‌شمولی را به‌منظور تفسیر از اراده تغییر به دست می‌دهد که دامنه‌ی نوبنیادگرایی اسلامی را حتی فراتر از مرزهای سرزمینی و اعتقادی بر عموم جوامع با تبعیت از چارچوب تبعیضی و منفک از گفتمان فراگیر می‌گسترده؛ تحولات مفهومی که ریشه‌های سرزمینی و اثرات فرامرزی دارد. تمایل به ساختارسازی عظمت اسلامی با ابتدایی‌ترین ویژگی‌های فطری و حیات بشری که متنازع با سایر ابعاد توسعه یافته را در قلب مفاهیم موجود و تحول به سوی تفسیرهای ایمانی پدیدار می‌کند.

رویکرد بنیادگرایی قادر و قائل به تثبیت حاکمیت نبوده و جریان‌های انشعابی انقلابی‌گری و تغییرات بی ثبات را پی می‌گیرد، مولد نهضت محسوب می‌شود و شأن نظام ندارد. به رغم تشابه طیفی، با سنت‌گرایی مدرن متفاوت است و به رغم تحدید عقلانیت دینی و استحاله در تقلیل‌گرایی ایدئولوژی، در اهداف و منابع تعارض دارند. پارادوکس نهضت-نظام گویای دو روی تفسیر مضیق ایدئولوژیک در دو نحله‌ی اخیرالذکر است.

۵. طرحی در گفتمان اسلامی نوین و اندیشه‌ی همگرایی در عصر جهانی

گفتمان اسلامی که تمایل به حضور در عرصه‌ی روابط بین‌گفتمانی در عصر جهانی دارد، در صدد احراز شرایط در وضعیت جدید، خصائص بازدارنده و تقلیل‌گرایانه‌ی بنیادگرایی را دفع و با مؤلفه‌های راهبردی کثرت‌گرا جایگزین می‌کند. ویژگی بازدارنده‌ی خودشیفتگی^۱ که از آسیب‌شناسی کارکردهای ایدئولوژی حقیقت‌پندار تلقی می‌شود، در ضرورت حضور مؤثر گفتمان اسلامی نوین در منظر جهانی تعدیل و به الزام تبعیت از یادگیری بین‌گفتمانی در حصول توسعه‌ی پایدار انسانی اصلاح می‌شود. ایمان تجویزی منتج از تولید معنای استعلایی که در کنش‌مندی اجتماعی شکننده و دارای گسست با اهداف توسعه انسانی و چندرویکردی است، به تولید ایمای حاصل از مفهوم‌سازی کارآمد مبتنی بر نص و تأویل از سنت و طریقت نبوی و علوی تعالیم تغییر می‌یابد. در عین حال، مختصاتی که نص در گفتمان اسلامی احیا و تدوین می‌کند، دایره‌ی بازیگری را ترسیم و مانع از خودبیبگانگی^۲ می‌شود. بنیان‌های هستی‌شناسی مکتب، تولید معنا را در بازسازی ارکان معرفتی و رجعت به مبانی غنی درون‌گفتمانی ایجاب می‌کند و استحاله‌ی فرهنگی مفاهیم در هجوم ساختار معرفتی گفتمان فراگیر را مانع می‌شود. پروژه‌ی رجعت به تولید فضای گفتمانی که در کنترل ابعاد هم‌گرایی تصور می‌شود، در تقلای معقولی در میانه‌ی خودشیفتگی و از خودبیبگانگی به‌مثابه فرهنگ گفتمانی نهادینه می‌شود؛ فرهنگی که متضمن انسجام درونی حول کارکرد توسعه محور دین در متن اجتماع بشری است. تعامل بین‌گفتمانی در تغییر ادبیات تک‌صدا به ظهور گستره‌ی چندصدایی نتیجه‌محور و تحقق گفتگو و اثبات منظومه‌های معنایی جهانشمول، به‌منظور نمودن اقتضات مورد پسند بوم‌آورد منتهی می‌شود. تولید شبکه‌های ارزش‌آفرین با گونه‌ای از یادگیری گفتمانی عجین است که در بستر پذیرایی از مفاهیم گفتمان دگر حاصل می‌شود و بازی می‌کند و این امر تحقق نمی‌یابد مگر با بومی‌سازی مفهوم در جغرافیای فرهنگی گفتمان خودی. دامنه‌ی اعتدال میان اصول یادگیری و استحاله تدریجی، پرهیز از همگون‌سازی^۳ و استظهار به منابع ملی و داخلی هویتی تعریف می‌شود. مفهوم در فضای معرفتی و هویتی ملی تولید و در عرصه جهانی کارکرد خواهد داشت. همگرایی ناظر بر تجمیع شاخص‌های بین‌الذهانی ملی و بوم‌آورد در بر ساخته شدن هویت در گفتمان اسلامی به منظور فضاگشایی در عرصه‌ی فراملی و جهانی است. هم‌گرایی از ذهنیت ساختارگشایی توحیدی آغاز و در فصل مشترک تعبیر و تأویل نتیجه‌گرایی از مفاهیمی همانند برابری و آزادی با گفتمان مسلط، به مجادله معنایی می‌پردازد. به ازای نفی واژگان راهبردی در گفتمان اسلامی، به اثربخشی و تعمیق استراتژیک آنان همت می‌گمارد. چرخه‌ی تولید معنا در بنیادگرایی و نوبنیادگرایی اسلامی که به ظهور بی‌عدالتی، عدم تحقق آزادی، ضدیت غیرمنطقی با حقوق بشر می‌انجامد، رویه‌ی مخدوش و ناقص تعالیم

1 Narcissim
2 Alienation
3 Assimilation

دینی است که تقابل با دگران‌گفتمانی، عملکرد این نحله‌ها را به باورهای با ظاهر دینی و عملکردهای ضددینی می‌رساند. مشروعیت، مقبولیت و اعتبار این دسته از خرده‌گفتمان‌های اسلامی را زایل و گفتمان فراگیر غالب مدرنیسم و لیبرال دموکراسی را در قبال پادگفتمان دینی و بروز جریان مقاومت ایمن می‌سازد. لکن، در ساختارگشایی معنایی گفتمان اسلامی نوین مورد تعریف، تعمیق همان مفاهیم کاربردی در گفتمان مسلط مورد اهتمام قرار می‌گیرد و مساعی بر بازتعریف سویی‌ی کاربردی مفاهیم و مفصل‌بندی راهبردی صورت می‌پذیرد. ویژگی معرفتی متمایز گفتمان اسلامی نوین، نفی و غیریت‌سازی خصائص از خودبیگانگی، خودشیفتگی و همگون‌سازی با گفتمان فراگیر لیبرال دموکراسی و تأمل هم‌گرایانه، کثرت‌گرا و کارکردی در تولید منظومه‌ی معنایی و فضاگشایی برساخته از تأویل عقلانی و تعاملی با وضعیت‌های معاصر است. طبعاً در چنین فضایی که قدرت به سطح تولید معنا ارجاع دارد، توزیع آن در مقایسه با کثرت‌گرایی مدرن^۱ بسیار متکثرتر محسوب می‌شود و همین پراکندگی فزاینده به شکل‌گیری هژمونی‌های موازی می‌انجامد که هرکدام اقتضا و چارچوب خاص خود را می‌سازند (معینی، ۱۳۸۵)؛ بنابراین عرصه‌ای گسترده برای بازیگری گفتمان‌های متنوع تمهید می‌شود که هر یک به دنبال کسب جایگاه هژمونیک هستند. چرخه‌ی هژمونیک از تثبیت مستمر یک گفتمان ممانعت می‌کند و طرح‌ریزی مفصل‌بندی‌های متأخر، تسلط فضای معنایی گفتمان بدیل و تفوق آن بر گفتمان فراگیر، حصول به جایگاه هژمون را محتمل می‌سازد.

مفهوم و عنصر قابل تأمل دیگر که می‌بایست نسبت معنایی آن با مفهوم همگرایی در گفتمان اسلامی نوین تعریف شود، مفهوم سیاست است. هنگامی که قدرت به صورت گفتمانی فهم شود، سیاست نیز به مثابه نزاع گفتمان‌هایی قلمداد می‌شود که درصددند با مفصل‌بندی دال‌های شناور، هژمونی خود را ایجاد کنند. وقتی قدرت به‌عنوان توانمندی تعریف کردن تفسیر شود به تبع آن سیاست نیز نزاع معناهایی محسوب می‌شود که در طرح‌های سیاسی قبلی نسبتاً ثابت مانده و می‌بایست با کاربست مجدد و ترغیب دیگران به پذیرش اعتبارشان و تثبیت آن‌ها در معنایی به نسبت قطعی بازتعریف شوند و به بخشی از ادبیات زندگی روزمره مبدل شوند (نش، ۱۳۸۵)؛ بنابراین ظاهراً وارد عصری شده‌ایم که در آن شیوه‌های بازنمایی بر شیوه‌های تولید معنا ارجحیت یافته و توسل به دارایی گفتمانی و ثروت‌های مفهومی، جایگزین ثروت‌های مادی و حکومتی محض شده است (تاجیک، ۱۳۸۶: ۵۰-۵۶).

هر مفهوم و امر گفتمانی می‌تواند سیاسی تلقی شود. در واقع سیاست^۱ مفهومی ثانویه و برساخته از امر سیاسی^۲ محسوب می‌شود. در پیوند مفهوم سیاست و هم‌گرایی در عصر جهانی و گفتمان اسلامی نوین، سیاست به هم‌گرایی گفتمان‌ها و نهادهایی اشاره دارد

1 Polyarchy
2 Politics
3 The Political

که درصدد برقراری یک نظام خاص و سامان‌دهی بشر در وضعیتی است که همواره به دلیل تأثیر پذیری از وجه امر سیاسی به‌طور بالقوه منازعه‌ای تصور می‌شود؛ منازعه‌ای مفهومی که جایگزین ضدیت ایدئولوژیکی در عرصه گفتمانی شمرده می‌شود. چرخه‌ی حذف ناشدنی امر سیاسی، سیاست، امر سیاسی یا کشمکش، هژمونی، کشمکش، با اعتقاد به امکان‌پذیری حذف آنتاگونیسم^۱ و در عین حال تصدیق فرض عقلانیت به‌جای اجماع بر اصول سیاسی و اخلاقی، هم‌گرایی را به اجماع منازعه‌ای محدود کرده و تا حدی توافقی و متعارض تلقی می‌شود (Mouffe, 2007: 42-43).

همگرایی در گفتمان اسلامی نوین به اهرم موازنه‌ی معکوس و تعادل‌بخش می‌ماند که در میانه‌ی عرصه‌ی آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، بر پایه‌ی هستی‌شناسی توحیدی، در حال منازعه‌ی مفهومی با گفتمان‌های رقیب است. تبیین روابط معنایی میان مفاهیم هم‌گرایی، قدرت، سیاست و امر سیاسی، به ترسیم مختصات کرانه‌های این تقابل بیناگفتمانی تأمل می‌کند؛ چراکه به‌رغم تغییر صور مفاهیم از جمله قدرت، جامعه انسانی را گریزی از مناسبات و روابط قدرت نیست. خروج از مدار یک چهره از قدرت، به منزله ورود به حریم چهره‌ای دیگر از قدرت است (تاجیک، ۱۳۸۴). از آنجا که هر کنش کارآمدی با زمینه به‌سان قرائت و نشانه‌ی جدیدی رخ می‌نماید، گونه‌ای از امر سیاسی می‌شود. کارکرد و حصول نتیجه‌ی تقابل با استیلا، همچنان که در بررسی تاریخ اسلام و تئوری تغییر و بقا در گفتمان نبوی و علوی ارزیابی گردید، نقشی اصلی در تفوق گفتمانی و از ضروریات و الزامات تولید فضا تلقی خواهد شد. عرصه‌ی ظهور گفتمان اسلامی در پذیرش فرهنگ‌ها و گفتمان‌های بدیل تعریف می‌شود. ارتقای سطح بازنمایی از واژگان، تکامل قدرت گفتمان به استیلا، فراگیر را منجر می‌شود. هر فعل و عملی قابلیت وانمودگی به‌منابه متن جدیدی در گفتمان اسلامی می‌یابد. پس مفهوم گرایی در عرصه‌های متنوع و قابلیت کثرت‌گرا با استلزام به نتیجه‌گرایی و کسب غایت تبیین می‌شود و چرخه‌ی بازتولید قدرت نوظهور تا رسیدن به مقام هژمونی و حرکت استدراجی از قدرت تا استیلا، تداوم مستمر تاریخی پیدا می‌کند. بر این سیاق، انتظام‌بخشی مفاهیم در ثبوت صفات هم‌گرایی در نهاد سیاسی متکثر، در منظر درونی شکل می‌گیرد. نظم و ثبات و ترتیبات متأخر آن درونی می‌شود. مفاهیم تکاملی هستی‌شناسی اسلام نیز در میانه‌ای متعادل، در متن اجتماع مستقر می‌شود. شأن گفتمانی اسلام‌گرایی مانع از بروز افراط‌ها و تفریط‌های معنایی از ارکان جهان‌بینی مکتب می‌شود.

متناظر با آن، تحقق استقرار دین در اجتماع بشری مبتنی بر تثبیت کارکردی مفاهیم از جمله آزادی، عدالت، برابری و تعالی بشری در هم‌زیستی با ادبیات توسعه‌ی پایدار انسانی و مرز مشترک معنایی با مبانی سایر گفتمان‌ها عینیت می‌یابد. تأویل متفاوت گفتمان اسلامی نوین از نص و سنت، نسبت به گفتمان‌های بدیل اسلام سیاسی و بنیادگرایی، مفهوم همگرایی را در ساختارگشایی مفهومی و فضا‌شکنانه‌ی مستلزم عقلانیت بازتعریف می‌کند. دلالت بر امکان بسط مباحثه بینامتنی با گفتمان لیبرال دموکراسی در محور نزاع تولید معناست. این مجموعه از استدلال‌ها، در نهایت شکلی از باهم‌بودگی سیاسی را استنتاج می‌کند که درون آن مجموعه‌ای از خود و دگران ذیل

یک هژمونی مشخص مفصل‌بندی شده‌اند و سوبه‌های هدف‌مندی دارند و وفاداری آن‌ها به باهم‌بودگی در تعارض با همایش مدنی نیست (Laklau and Mouffe, 1985:100).

کارگزاران از مقصدهای ایدئولوژیکی مختلفی برخوردار هستند و به‌منزله یکی از اعضای خانواده طبقاتی اجتماعی، ملت، نژاد یا به‌عنوان تماشاچی ظریف، فراخوانده می‌شوند و در این فراخوانی‌ها، ذهنیت‌های متنوعی که در درون آن‌ها و به اعتبار دلالت‌های متقابلی که ساخته شده است، حیات می‌یابد و مسئله‌ی محوری، تعیین رابطه‌ی عینی میان این اصول ذهنی یا عناصر است (Barrett, 1991:238).

مذهب در قالب گفتمان اسلامی، با دو چهره‌ی اعمال قدرت در برساختن واژگان از بالا و فن‌آوری قدرت در پژواک خواست عمومی از پایین، رخ می‌نماید. از چنین منظری، استیلای گفتمان غالب منوط به نظارت بر پادگفتمان‌های موجود در فضای معرفتی جامعه است؛ تفوقی که در پذیرش تعارضات درونی متجلی می‌شود. ضمن استمرار حیات کثرت‌گرایی معنایی گونه‌ای از انتظام‌بخشی مؤثر به نظارت میدان عمل می‌پردازد. مضاف بر آن، کنترل اراده و خواست عمومی نیز مکمل ثبات گفتمان فراگیر خواهد بود.

در این تعریف از قدرت گفتمان، رویکرد قدرت صرفاً اقتدار و انقیاد نیست، بلکه به‌طور عمده به یک وضعیت استراتژیک پیچیده در جامعه‌ی معین اطلاق می‌شود. اتخاذ چنین رویکردی مقاومت را همراه و هم‌نشین قدرت ساخته و منظومه‌ی معنایی آن را مستحیل می‌کند. در این شبکه‌ی معنایی، نقاط مقاومت همواره حاضر بوده و دارای ویژگی‌های متنوعی هستند، آماده برای مصالحه و توأمان کاستی ناپذیر و قربانی طلب. به‌طور معمول، این مقاومت‌ها در زمان و مکان پخش هستند و تقریباً هیچ‌گاه گسست‌هایی ریشه‌ای و تقسیمات دقیق ایجاد نمی‌کنند و سوژه‌ای خاص که آن را بازنمایی کند نیز وجود ندارد. این گونه‌ای از قدرت در گفتمان می‌شود که از سوژه به سوژه حرکت می‌کند و رابطه‌ی سیاسی سوژه با سوژه را برقرار می‌سازد؛ در طبیعت جسمانی به شیوه‌ای فراگیر نفوذ می‌کند و بدون سرکوب متقاعدکننده است؛ کنش‌های سرکوب‌گر خود را روی احساسات و روی حوزه رفتاری اعمال می‌کند. به این ترتیب، قدرت شرایط حبس دائم و تاکتیک‌های عام مطیع‌سازی را ایجاد می‌کند که به آن اجازه می‌دهد در پیکر جامعه همانند یک داده‌ی قابل قبول و مثل یک سنت، خود را بازتولید کند (فوکو، ۱۹۷۹).

تولید چنین فضایی برآمده از گفتمان اسلامی نوین، ضمن زدودن فضای سنگین ایدئولوژیکی، هنجارهای دینی و توحیدی را در صورت‌بندی مفاهیم کاربردی همچنان به‌مثابه ارزش‌های مسلط مقبول و مشروع جلوه می‌دهد؛ گره‌های ایجابی را در پیدایش زنجیره‌های همگون از هویت‌های متمایز، به‌منزله کارویژه همگرایی در نظام اندیشگی گفتمان اسلامی نوین تدارک می‌بیند؛ چرخه‌ی تولید معنا در گفتمان از طریق پیوند یک دال با مدلول‌های متنوع ادامه می‌یابد و یکپارچگی نشانه‌سازی که منشأ فعلیت ضدیت‌سازی است، فرو می‌ریزد و بدین‌سان گفتمان اسلامی نوین به معماری و طراحی وضعیت ذهنی سوژه اجتماعی می‌پردازد. دیگر تمایزی میان عناصر زبانی و فرازبانی نمی‌یابیم و معانی در کاربرد آن‌ها ساخته می‌شوند.

نتیجه‌گیری

تعالی موقعیت فردگرایی در اسلام و بازتعریف مسئولیت و ارتباط مستقیم بین خدا و فرد انسانی، با تقلیل پیش‌فرض نهادگرایی میانجی، انسان را در مرکز جامعه قرار می‌دهد و کارکردگرایی را متوجه اعمال وی می‌کند. گرایش ذاتی امر دینی به تقدم جایگاه انسان تأکید می‌کند و اسلام حقوق بنیادینی را به فرد انسانی و نه به هویت‌های جمعی اعطا می‌کند. اعطای این حقوق به انسان در صیانت از شأن خلیفه‌ی الهی در اسلام، اگرچه با مفروضات متفاوت، اشتراک کارکردی با مبانی توسعه‌ی پایدار انسانی در فراروایت گفتمان‌های مسلط جهانی و لیبرال دموکراسی دارد. اسلام دینی با تکثرگرایی حقوقی و پویایی استراتژیک تأویل می‌شود که کارکرد توان‌مندسازی در تطابق و تفوق در مقتضیات تاریخی را بازتولید می‌کند. اندیشه‌ی هم‌گرایی و تقویت اقتدار حکمرانی، امری برساخته از عقلانیت تلقی شده و تولید فضا را فراتاریخی ندانسته و سیر تحولات را اثربخش برمی‌شمرد. بر این مبنا، ایدئولوژی‌ها از تخلیص ذاتی برخوردار نبوده و به تناظر وضعیت‌های اجتماعی و فرهنگی، از تلون معنا آکنده هستند. در غایت اندیشه‌ی هم‌گرایی، صورت‌بندی مفاهیم توسعه‌ی انسانی با اشتراک با تمدن‌ها و گفتمان‌های فراگیر در بینامتن‌ها تلاقی می‌کند. تبیین اندیشه‌ی هم‌گرایی به‌سان سنت رویکرد اسلامی با انطباق عمل‌گرایانه و کارکردی با مقتضیات زمانی و مکانی عصر جهانی در طرح‌ریزی گفتمان نوین اسلامی محقق می‌شود. گفتمان اسلامی نوین با تقلیل تعصبات و جهان‌شمولی در جغرافیای مشترک انسانی، به مباحثه‌ی تولید معنا و غایت فضاشکنی و ساختارگشایی با گفتمان‌های بدیل می‌پردازد. در طراحی و تعریف این گفتمان، کانون دقایق و عناصر متکثر با قابلیت‌های کارآمدی و دسترسی از یک‌سو و مشروعیت و مقبولیت از سوی دیگر، مفصل‌بندی می‌شوند. قدرت، سیاست و امر سیاسی در حوزه‌ی گفتمانی تعریف شده و رقابت و منازعه در تقدم تولید معنا و مصادره‌ی دال‌های شناور تأویل می‌شود. تجلی قدرت در نهاد دولت و دیانت در نهاد روحانیت، مستلزم غلبه‌ی گفتمان‌های مترتب در تولید معنا با احراز خصایص فوق‌الذکر در بستر جغرافیای انسانی است. تعامل و تقابل نهادهای دین و سیاست محصول مباحثه‌ی گفتمانی و غایت نزاع مفهومی و دوگانه‌ی کشمکش و هژمونی است. بروز نشانه‌ها و بازی‌های متنوع زبانی و فراگفتاری باعث شده اراده‌ی مباحثه‌ی گفتمان‌ها و خرده‌گفتمان‌ها بر کلیه‌ی شئون زیست بشری و فضای معرفتی انسانی سایه اندازد و اندیشه‌ی هم‌گرایی در توفیق نظری و عملی، ذهنی و عینی، منوط به کارآمدی و کارکردگرایی مشروعیت‌بخش و کثرت‌گرایی مقبولیت‌بخش و در دسترس توسعه‌ی پایدار انسانی تبیین شود. گفتمان اسلامی با نفی این‌همانی، امکان تصرف در نظام مدلولی و معنایی در چارچوب الگوی صدقی دینی را میسر می‌سازد. روح گفتمانی دینی با نیازهای زمانی و مکانی هم‌خوانی داشته و به جای واگرایی و اصرار بر لزوم حذف زمینه دینی جهت تحقق ارزش‌های انسانی گفتمانی فراگیر لیبرال دموکراسی، این مفاهیم از بستر گفتمان دینی بروز می‌کند

و بر ویژگی تولید انسجام درونی دینی به‌عنوان مزیت نسبی تأکید می‌کند. از دیگر تبعات اثربخش گفتمان فراگیر جهانی بر قامت گفتمان‌های ملی، تولید هویت‌های متکثر و هدایت اجتماعات بومی و ملی به کثرت‌گرایی و پذیرش اصول پلورالیسم است. گفتمان اسلامی نوین با رویکرد انتفاع از فرصت‌های جهانی به‌مثابه روزنه‌هایی جهت اعمال گشودگی، به‌جای تقابل ناکارآمد، ضمن صیانت از فضای معنایی، به برساختن هویت‌های مختلط کارآمد اهتمام می‌ورزد.

منابع

الف) منابع فارسی

- بازرگان، مهدی. (۱۳۷۱). آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، نشریه کیان، تهران، شماره ۲۸، صص ۶۱-۴۶.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۷۸). **گفتمان و تحلیل گفتمانی**، تهران: فرهنگ گفتمان.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۲). **جغرافیای مشترک متن‌ها**، پرتال جامع علوم انسانی.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۹۴). **درس‌گفتار تحول مفاهیم روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی**.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۲). **گفتمان، پادگفتمان و سیاست**، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸). **فلسفه و اهداف حکومت اسلامی**، قم: نشر اسراء.
- حقیقت، سید صادق. (۱۳۷۶). **مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- حقیقت، سید صادق؛ جدی، حسین. (۱۳۹۲). **تشیع، بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی**، فصلنامه اسلام سیاسی، سال یکم، شماره یکم.
- حقیقت، سید صادق. (۱۳۸۳). **تحلیل گفتمانی انقلاب اسلامی**، تهران: کنفرانس بین‌المللی انقلاب اسلامی.
- روسو، ژان ژاک. (۱۳۷۹). **قرارداد اجتماعی با متن و زمینه متن**، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگه.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۶). **مدارا و مدیریت**، تهران: نشر صراط.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۸). **ذاتی و عرضی در دین**، تهران: نشر صراط.
- صدر، امام موسی. (۱۳۷۶). **اسلام و کرامت انسان**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۸). **نظم‌گفتار**، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر آگه.
- فیرحی، داوود. (۱۳۸۹). **مشارکت سیاسی در جامعه مدنی و دولت اسلامی**، دانشگاه اسلامی، شماره پنجم، ۷۷.
- کدیور، محسن. (۱۳۷۶). **نظریه‌های دولت در فقه شیعه**، تهران: نشر نی.
- مجتهد شبستری، محمد. (۱۳۷۵). **هرمنوتیک، کتاب و سنت**، تهران: نشر طرح نو.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۹). **تبیین مفهوم مدیریت اسلامی**، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، ۲۱-۱۹.
- معین علمداری، جهانگیر. (۱۳۸۵). **روش‌شناسی نظریه‌های جدید در علم سیاست با اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نائینی، میرزا محمدحسین. (بی‌تا). **تنزیه المله و تنبیه الامه**، با شرح سید محمود طالقانی، تهران: نظر.
- نصر، سید حسین. (۱۳۸۲). **صدرالمتالهین شیرازی و حکمت متعالیه**، تهران: انتشارات سپهرودی.
- نش، کیت. (۱۳۸۰). **جامعه‌شناسی سیاسی معاصر**، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.

ب) منابع انگلیسی

Barrett, Michle. (1991). **Ideology, Politics, Hegemony, From Gramsci To Laclau And Mouffe**, Michigan, Quarterly.

Focault, Michel. (1979). **Discipline and Punish**, Paris, Gallimard.

Laclau, E.; Mouffe, C. (1985). **Hegemony and Socialist Strategy: Towards Radical Democratic Politics**, London, Routledge.

Mouffe, Chantal. (2007). **Democracy As Agonistic Pluralism, Rewriting Democracy**, London, Ashgate Publishing Company.